گزارش

نشست پدیدارشناسی و تجربه سیاسی-اخلاقی

بیناسوبژکتیویته، جماعت‌گرایی و طبیعت خیر مشترک ما

● نشست علمی پدیدارشناسی و تجربه سیاسی-اخلاقی، با عنوان بیناسوبژکتیویته، جماعت‌گرایی و طبیعت خیر مشترک ما، در تاریخ ۲۰ مهر ۱۳۹۹ توسط جامعه ایرانی پدیدارشناسی انجمن علوم سیاسی ایران به صورت آنلاین برگزار شد. در این نشست، پروفسور ایچ.پیتر استیوز، استاد فلسفه در دانشگاه دیپال شیکاگو، به صورت‌بندی فهم پدیدارشناختی خود از تجربه سیاسی - اخلاقی پرداخت. حمید ملک‌زاده، دبیر اجرائی جامعه ایرانی پدیدارشناسی، مدیریت نشست را بر عهده داشت و شهاب غدیری، برگردان مباحث به فارسی را عهده‌دار بود. در زیر، گزارش مختصری درباره این نشست می‌خوانید.

ابتدا دکتر ملک‌زاده به سرنوشتی که جریان‌های غالب در پژوهش پدیدارشناختی پیدا کرده‌اند، اشاره و روایتی از پژوهش پدیدارشناسانه پیشنهاد کرد که وفاداری بیشتری به سنت پدیدارشناسانه دارد. به اعتقاد او، پدیدارشناسی برای ایرانیان تنها یک نام بوده و کاربرد آن یا به تولید شور محافظه‌کارانه در گرایش‌های هویت‌طلب انجامیده یا به ابزاری برای سازمان‌دادن به پژوهش‌ها محدود مانده که هر دو روایت از پدیدارشناسی به نتایج غلط منتهی شده است. طبق روایت ملک‌زاده، پدیدارشناسی برای ایرانیان به ابزاری برای مبارزه با تجدد تبدیل شده است؛ جریانی که از طریق نفی بی‌واسطه آنچه مدرنیته شناخته بود، تلاش می‌کرد محتوای جدیدی را تولید کند. نتیجه منطقی استفاده ابزاری از پدیدارشناسی در این مواجهه سلبی، ظهور نوعی انقلاب محافظه‌کارانه بود که تا امروز هر شکلی از مطالعه پدیدارشناسانه را در ایران تحت تأثیر قرار داده است. همچنین در مراجعه دوباره به پدیدارشناسی با نوعی تقلیل‌گرایی مرسوم در ایران مواجه هستیم که پدیدارشناسی را به‌عنوان نوعی ابزار می‌فهمد؛ با این تفاوت که پدیدارشناسی در فهم جدید به ابزاری برای پژوهش تبدیل شده است.

ملک‌زاده، هدف جامعه ایرانی پدیدارشناسی از برگزاری مجموعه نشست‌های پدیدارشناسی در جهان را رساندن پدیدارشناسی به جایگاه مطلوب آن در آینده علمی ایران می‌داند. در بخش اصلی نشست، ایچ.پیتر استیوز، مباحث خود درباره پدیدارشناسی را با روایتی از ادموند هوسرل آغاز کرد. او در بخش نخست، مفاهیم بنیادینی از پدیدارشناسی هوسرلی را که برای صورت‌بندی فهم خاص خودش از تجربه سیاسی- اخلاقی به کار برده، بررسی کرد و زمینه‌های مفهومی برای ورود به نتیجه‌گیری را فراهم آورد. به اعتقاد استیوز، هوسرل در پدیدارشناسی به هفت کشف مهم دست یافته که پرداختن به آن برای علاقه‌مندان این حوزه مهم است:

۱- در نگاه هوسرل «فهمیدن» دارای ساختاری متفاوت از سایر امور است که در آن تنها نگاه ما به جهان مورد توجه نیست، بلکه چگونه نگریستن اهمیت دارد.

۲- «تجربه» برای فهم پدیدارشناسی حائز اهمیت است؛ زمانی که به جسمی (نظیر ساعت) نگاه می‌کنیم، درک آن جسم در رهگذر تاریخچه‌ای که در ذهن داریم اتفاق می‌افتد. ۳- سومین کشف هوسرل در نگاه استیوز، این است که «ساختار آگاهی قابل درک نیست». ۴- «مقوله‌مندی» از ارکان اصلی در پدیدارشناسی است؛ در این معنا ما همواره پدیده‌ها را در چارچوب درک می‌کنیم. ۵- او با اشاره به اندوه فقدان استاد شجریان برای ایرانیان، از کشف مهم هوسرل می‌گوید؛ مفهوم «حاضر- غایب»، یعنی چیزها و افراد می‌توانند هم‌زمان حاضر- غایب باشند؛ زمانی که شخصی را از دست می‌دهیم، پذیرش آن سخت است. این مورد درباره اجسام نیز صادق است؛ وقتی در مقابل ساعتی ایستاده‌اید، شما آن روی ساعت را نمی‌بینید، درعین‌حال از تمامی ساعت آگاه هستید؛ در اینجا منظور صرفا آن وجه دیداری نیست. ۶- «خطاپذیری» ششمین مبحثی است که در این گفتار به آن پرداخته شد. به اعتقاد استیوز، پدیدارشناسی کاملا مشابه یک روش علمی است و ویژگی‌های یقینی، تجربه‌گرایانه، قابلیت ابطال و قابلیت سنجش را دارا بوده و همواره ملازم با تواضع است؛ زیرا آنچه فرد درک می‌کند، ممکن است خطا باشد. ۷- او با پرداختن به اهمیت «بیناسوبژکتیویته و مفهوم ما» و نیز با توضیح اینکه دریافت ما از جهان دریافتی عمومی است که با هم مشاهده و درک می‌کنیم، این بخش را به پایان رساند. در بخش دوم، او دیدگاه خود را درباره جماعت‌گرایی پدیدارشناسانه آنارشیک مطرح کرد. به اعتقاد استیوز، زمانی که از مفهوم خیر مشترک صحبت می‌کنیم، باید تعصبات ذهنی خود را کنار بگذاریم و حقیقت را به لحاظ بیناسوژگی درک کنیم. از این منظر، مفهوم خیر در نگاه انسان‌ها و فراتر از جامعه انسانی باید مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا همه تحت تاثیر هستند. استیوز، تصور افراد درباره آنارشی را نگران‌کننده دانسته و بیان کرد آنارشی به معنای نبود قواعد نیست، بلکه منظور نبود سیستم نهادمحوری است که «من» را از درون تهی می‌کند. نقد به نئولیبرالیسم و فردگرایی لیبرالیسم، بخش نهایی صحبت استیوز بود. به اعتقاد او، هنگامی مفهوم «ما» قابل استفاده است که شناخت در بین افراد وجود دارد؛ بنابراین زمانی که در دموکراسی‌های نمایندگی نئولیبرال امروزی، نمایندگان مجلس برای بیان خواسته‌ها از مفهوم ما استفاده می‌کنند، در حال سوءاستفاده از این مفهوم هستند. با رویکرد پدیدارشناسانه تفاوت اندکی میان نئولیبرالیسم و دیکتاتوری‌ها وجود دارد. جماعت‌گرایی در مقابل لیبرالیسم قرار دارد؛ در لیبرالیسم صحبت از یک خود جداافتاده از دیگران است که نفع خودش را دنبال می‌کند؛ اما حقیقتا هیچ خود جداافتاده‌ای وجود ندارد و فرد با وجود دیگران فهم می‌شود.

نگاهی به آخرین کتاب براین مگی به مناسبت انتشار ترجمه فارسی آن

لاادری‌گری صادقانه و ندانم‌انگاری ریاکارانه

عظیم محمودآبادی

«جهان، ابهامِ ذاتی دارد»

جان هیک

اگر بنا باشد آخرین کتاب براین مگی با عنوان «پرسش‌های اولین و آخرین» را در یک جمله کوتاه خلاصه کرد، باید همانی را گفت که پیش از او کارل پوپر درباره خود نوشته بود و از آن پیش‌تر هم دیگرانی در تاریخ فلسفه به کنایه یا صراحت گفته بودند؛ سخنی که دست‌کم رد آن را می‌توان تا گفته‌هایی که از سقراط بر جای مانده است، دنبال کرد. جمله‌ای که گویی درک آن برای آشنایان خُرد و کوچک فلسفه نیز چندان دشوار نیست و بیان و درک متقابل آن می‌تواند حاکی از اشتراک فهم میان یک نوآموز فلسفه تا بزرگ‌ترین چهره‌های تاریخ فلسفه باشد. آن جمله کلیدی عبارت است از همین چهار کلمه: «می‌دانم که هیچ نمی‌دانم»! البته اذعان به هیچ‌ندانستن میان یک نوآموز فلسفه با پژوهشگران جدی این عرصه و استادان آن -و به طریق اولی نظریه‌پردازان و کسانی که اسم و رسمی در میان فیلسوفان و نام و نشانی در جهان دارند- تفاوت از زمین تا آسمان است و بلکه بیش و بیشتر از آن. حتی در میان اظهارات و تألیفات یک فیلسوف -یا پژوهشگر فلسفه- این مهم است که چه زمانی یا در چه دوره‌ای از زندگی علمی و فکری‌اش این نکته را اذعان یا بیان آن را تکرار کرده است؛ اذعان و تکراری که نه از سر تواضعی نمایشی بلکه در عین صداقت، با شهامت، به جهل و نادانی خویش شهادت داده باشد.

براین مگی هرچند در مقام یک فیلسوف قرار نداشت -و خود بارها به این مسئله تأکید می‌کند- اما در میان فلسفه‌پژوهان معاصر به واسطه آثارش نام و نشانی نیک از خود بر جای گذاشت و نقشی جدی در آموزش فلسفه ایفا کرد؛ نقشی که برخی فیلسوفان معاصر -نظیر چامسکی و کواین- خلاصه‌ترین و عامه‌فهم‌ترین ورژن فلسفه خود را در بین سطوری یافته‌اند که حاصل گفت‌وگوی مگی با آنها بوده است. آری براین مگی اگر نه فیلسوف، اما فلسفه‌خوانده‌ای صاحب سبک و نظر بود که توانست با مهارت بی‌نظیر ژورنالیستی‌اش پای فیلسوفان بزرگ از زمان‌های دور تا آنهایی را که هم‌عصر و هم‌زمان ما بودند، به رادیو و تلویزیون باز کند. ای‌بسا خیلی از ما برای اولین بار با آثار و آرای فیلسوفان بزرگ -از سقراط تا هگل، از افلاطون تا مارکس و از ارسطو تا سارتر- از طریق نوشته‌ها و مصاحبه‌های او آشنا شده باشیم. آثاری که ما مخاطبان عام فلسفه می‌فهمیدیم و استادان ما و استادانِ استادانِ ما آن را می‌پسندیدند.

حال چنین شخصیت موجهی در فلسفه در آخرین اثر خود تمام جِد و جهدش را به کار گرفته تا بگوید که هیچ نمی‌داند! و چه همتی که به کار برده و جهد بلیغی کرده تا این «هیچ‌ندانی» را از یک جمله تعارفی توخالی، مبرا و در قالب یک گزاره نسبتا موجه ارائه کند که ظاهرا بزرگ‌ترین دغدغه نویسنده در آخرین سال‌های حیاتش بوده است. «هیچ‌ندانی»‌ای که البته نسبتی با تواضع نمادین ندارد. چنان‌که می‌دانیم اظهار لاادری‌گری، گاه گزاره‌ای است که خیلی‌ها از سر ریاکاری بر زبان می‌رانند و اغلب در جایی این فروتنی نمایشی و اذعان دروغین خود را لو می‌دهند و تشت رسوایی‌شان از بام داغ خودنمایی به زمین سرد واقعیت می‌افتد و اسباب سیاه‌رویی هرکس را مهیا می‌کند که در او غش باشد.

نگارنده این سطور چندی است برای خود معیاری را برگزیده تا کم‌وبیش بتوان اظهار «هیچ‌ندانی» واقعی را از نسخه‌های جعلی و بدلی‌اش تمییز داد. هرچند نمی‌دانم این معیار حقیقتا چقدر دقیق است و اعتبار دارد، اما تا اطلاع ثانوی همچنان برایم معتبر خواهد بود؛ و آن اینکه اگر این اذعان به نادانی، تنها یک حوزه واحد معرفتی را در بر گیرد و در حوزه دیگر شخص آرای خود را با قاطعیت بیان کند، می‌تواند همان دُمِ خروسی باشد که بیرون زده است و به حکم آن، طبق قاعده باید این رأی به ندانم‌انگاری را جعلی و ریاکارانه شمرد. فی‌المثل اگر کسی در مسائل دینی یا فلسفی نقاب لاادری‌گری و آگنوستیک برگرفت و از بیان هر نوع نظر صریحی طفره رفت، اما در تاریخ با قاطعیت جانب یک طرف ماجرا را گرفت یا در اندیشه سیاسی حکم قاطع در صحت، صواب و ضرورت ایده خاصی از حکمرانی داد، می‌توان نسبت به صداقت او در اظهار نادانی‌اش در دین و فلسفه نیز دچار تردید جدی شد و آن لاادری‌گری‌اش را کم‌وبیش در حد و حدود یک ژست روشنفکری -و تا حدودی فلسفی- محسوب کرد.

پرسش‌های اولین و آخرین

براین مگی

ترجمه: عبدالرضا سالاربهزادی

ناشر: نشر نو

اما درباره براین مگی به نظر می‌رسد او از این آفت نکوهیده مبرا بوده است. دست‌کم بر اساس برداشت نگارنده این سطور چنین به نظر می‌رسد و از قضا خود او در آخرین اثرش به وجود چنین عارضه‌ای نیز در میان اهل فکر تصریح و تأکید ورزیده است. عارضه‌ای که گویی برای مبتلایان به آن، به‌مثابه فنی است که بتوانند با به‌کارگیری‌اش، حریف را از میدان به در کنند یا دست‌کم به واسطه آن، خود را از پذیرفتن حرف او معاف دارند.

آری مگی در «پرسش‌های اولین و آخرین» تمام تلاش خود را به کار می‌گیرد تا صادقانه و منصفانه به توضیح این مسئله بپردازد که چرا درباره باور به وجود گزاره‌های دینی، ندانم‌گرا و به‌اصطلاح «آگنوستیک» است؛ اما -چنان‌که اشاره شد- آنچه این لاادری‌گری او را از نسخه‌های جعلی‌اش متمایز می‌کند، استاندارد واحد او در تمام ساحات فکری‌اش است. این‌طور نیست که در گزاره‌های دینی ابراز ندانم‌انگاری کند؛ اما فی‌المثل در اندیشه سیاسی‌اش قاطعانه یک طرف بایستد و از تمام ابعاد یک تئوری به طور کامل دفاع کند و به توجیه انواع گزاره‌های آن بپردازد. او اگر سقراط‌وار ندا سر می‌دهد که «ما هرگز نمی‌توانیم از درست‌بودن چیزی مطمئن باشیم، هرچند اطمینان داشته باشیم چیز دیگری اشتباه است»، اما این اصل را تنها در مواجهه با گزاره‌های دینی صادق نمی‌داند بلکه در ساحت سیاست نیز خود را به این اصل معترف و ملتزم می‌یابد. چنان‌که با اشاره به خاطره‌ای از سابقه پارلمانی‌اش (براین مگی از سال ۱۹۷۴ تا سال ۱۹۸۴ نماینده پارلمان بریتانیا بود) می‌نویسد: «وقتی که من نماینده پارلمان بودم با استفاده از شکنجه علیه تروریست‌های ایرلندی برای وادارکردن آنها به اطلاعاتی که می‌توانست جان بی‌گناهان را نجات دهد، مخالفت کردم و باز هم این کار را می‌کنم؛ ولی دریافتم که موضع من برای بستگان برخی افراد بی‌گناهی که به دست تروریست‌ها به قتل رسیده بودند، موجه نیست».

تحقیق به معنای تلاش برای درک سخنان مخالف -در هر حوزه‌ای از فلسفه گرفته تا الهیات، از ادیان گوناگون گرفته تا مذاهب مختلف در هر دین، از تاریخ گرفته تا سیاست، از تئوری‌های اقتصادی گرفته تا نظریات اجتماعی- آدمی را به مرتبه‌ای می‌رساند که حتی اگر امکان وجود حقیقتی واحد را در هرکدام از این حوزه‌ها تأیید کند؛ اما دستیابی بشر به آن حقیقت را ناممکن و امری مطلقا محال می‌داند. رأیی که البته مستظهر به یکی از مهم‌ترین کشفیات امانوئل کانت درباره فاهمه بشری و حد و حدود آن است.

آری مگی در سراسر «پرسش‌های اولین و آخرین» همواره می‌خواهد بگوید که هیچ جواب سرراست، نهایی و فصل‌الخطابی برای هیچ‌کدام از آن پرسش‌ها وجود ندارد. گویی برای پاسخ به «پرسش‌های اولین و آخرین» تنها و تنها یک پاسخ قطعی و مسلم وجود دارد و آن اینکه هیچ جواب قطعی و مسلمی وجود ندارد! شاید راز این بی‌جوابی مطلق را بتوان در همان عبارتی جست که از قول جان هیک بر تارک این نوشته نشسته است: «اینکه جهان ابهام ذاتی دارد». در نهایت اینکه می‌توان گفت مگی در آخرین کتابش، حرف تازه‌ای برای خوانندگان و مخاطبانی ندارد که با آثار قبلی او آشنا و مأنوس بوده‌اند؛ درعین‌حال به نظر می‌رسد در سراسر متن آن، چیزی وجود دارد که نویسنده دوست‌داشتنی و محترم آن را نزد خواننده‌اش، محترم‌تر و دوست‌داشتنی‌تر می‌کند.

اندیشه‌های «ولتر» در باب بردباری و مدارا

حسن فتاحی

قرن هجدهم میلادی در اروپا، هم از منظر تاریخی و هم ادبی دوره زمانی پربار و غنی‌ای است. در واقع این برهه زمانی در زمره قرون روشنگری قلمداد می‌شود که در آن شاهد توسعه و بسط مکاتب فلسفی نوینی هستیم. اندیشمندانی مانند ژان ژاک روسو، مونتسکیو، دیدرو و ولتر را می‌توان از سردمداران این مکاتب فلسفی در اروپا، به‌ویژه در فرانسه دانست. همچنین در این برهه تاریخی در فرانسه، دوران گذار پرتلاطمی را شاهدیم که تغییرات گسترده سیاسی و اجتماعی از زمان مرگ لویی چهاردهم تا بروز انقلاب فرانسه و ظهور ناپلئون را در بر می‌گیرد. فیلسوفان و اندیشمندان عصر روشنگری تفکرات و اندیشه‌های اجتماعی خود را بر اساس منشی انتقادآمیز و خردمندانه پایه‌ریزی کردند. آنها شرایط ناسالم جامعه را زیر سؤال برده و سیاست‌های حاکمیت و طبقه روحانیون را مورد نقد قرار داده و در نگارش‌ها و نوشته‌های خود بر آن می‌تاختند. همچنین در پیگیری اهدافی کلان که در نظرشان برای پیشرفت و توسعه پایدار کشور صحیح و دقیق بود، به خود تردید راه نمی‌داده و در نظر داشتند تا به جهان سبک نوینی از زندگی که بر محور سعادت، رفاه و امنیت اجتماعی استوار بوده، ارائه دهند. «رساله‌ای در باب مدارا و بردباری» بر همین مبنا از سوی ولتر به نگارش درآمده است و می‌توان آن را ازجمله متون بنیادی دوران خود تلقی کرد. فرانسوا ماری آروئه معروف به وُلتر (۱۶۹۴-۱۷۷۸)، شاعر، نویسنده و فیلسوف فرانسوی عصر روشنگری در قرن هجدهم میلادی است. ولتر از حامیان اصلاحات اجتماعی و آزادی‌های مدنی و مذهبی و تجارت آزاد در دوره‌ای است که تیغ سانسور و اختناق جامعه فرانسه را درنوردیده است. او نویسنده‌ای است جامع‌نگر که آثار ادبی غنی و متنوعی از خود به جا گذاشته است. بسیاری از آثار و رمان‌های او به سبکی مباحثه‌برانگیز و جدل‌آمیز نگاشته شده است. در فرانسه از او به‌عنوان متفکری دلیر که در دفاع از حقوق مدنی، آزادی بیان و اندیشه، پیوسته کوشیده و به تقبیح و انتقاد از بی‌عدالتی‌ها و جو نفاق و تزویر در نظام سیاسی قبلی فرانسه پرداخته، یاد می‌کنند. ضمن اینکه ولتر پیوسته منتقد شرایط عدم توازن قدرت و مالیات بین طبقه اول جامعه (روحانیون)، طبقه دوم (اشراف) و طبقه سوم (شامل طبقه متوسط و عوام که عمده مالیات‌ها را بر دوش می‌کشیدند) در زمان خود بوده است. در «رساله‌ای در باب مدارا و بردباری»، ولتر به تقبیح سوءاستفاده‌های مرسوم و نهادینه‌شده از طرف حاکمیت سیاسی و به‌ویژه مذهبی پرداخته و رویداد قضائی معاصر زمان خود را که همان پرونده اعدام ژان کالاس است، مبنا و بستری برای آغاز اثر مکتوب خود بیان می‌کند. نویسنده در این اثر اهدف چندوجهی و چندگانه خویش را به جامعه انتقال می‌دهد که ازجمله آنها دعوت به بردباری و مدارا، تقبیح و رسواکردن افراطی‌گری مذهبی و تحسین و ستایش خردورزی و عقل‌گرایی است.

«رساله‌ای در باب مدارا و بردباری» ازجمله نگارش‌های مطرح قرن هجدهم محسوب می‌شود؛ ازاین‌رو که علاوه بر مباحث مربوط به دستگاه عدالت و قضا در دوران خود، تعلق و پیوند آن با جریان فلسفی عصر روشنگری نیز بسیار حائز اهمیت است. کتاب با روایت داستان محکومیت ژان کالاس، بازرگانی پروتستان که قربانی افراطی‌گری مذهبی شده، آغاز می‌شود. ولتر کارزاری به دفاع و حمایت از او تشکیل می‌دهد و به دنبال آن با انتقاد و نقد از دستگاه قضائی وقت فرانسه و نقص‌ها و سوءاستفاده‌های فراوانی که در دادگاه‌ها وجود دارد، افراطی‌گری مردم و قوانین و مقررات ضد پروتستانی را بررسی می‌کند و به این طریق به دفاع از اندیشه خود در باب مدارا و بردباری جهان‌شمول و روشنگری درباره این تفکر و نظریه‌اش می‌پردازد. این مبارزه و چالش ولتر در این اثر با قلمی منحصربه‌فرد و گاهی تیز که هنر استدلال و طنز را با هم درمی‌آمیزد، همراه شده است. نویسنده با عبور از روایات تاریخی و تفاسیر متون دینی و تشکیک در برخی از آنها، خواننده را دعوت به اندیشیدن، تأمل و تفکر کرده و تشویق به مدارا و بردباری مذهبی می‌کند و جامعه را ترغیب می‌کند که به آزادی هر شهروند احترام بگذارد. او در این کتاب به انتقادی شدید از افراطیون مسیحی، خصوصا انجمن عیسوی‌ها (ژزوئیت) می‌پردازد و آنها را ازجمله سردمداران اختلافات و تفرقه و مناقشه‌ها در جامعه عصر خود توصیف می‌کند.

فضای اجتماعی و جغرافیای تاریخی: قضیه و پرونده ژان کالاس

پرونده ژان کالاس پرونده‌ای قضائی است که در آن به صورت سراسیمه حکم به اعدام پدر خانواده‌ای پروتستان داده شده است. فضا و جو حاکم در شهر تولوز آکنده از تعصب و جهل، فریاد می‌زند که ژان کالاس پسر خود را به قتل رسانده است. پسری که به عقیده دستگاه قضائی می‌خواسته کاتولیک شود و ازاین‌رو خانواده‌اش رودرروی او قرار گرفته‌اند. این رویداد که بین سال‌های ۱۷۶۱ تا ۱۷۶۵ در جریان بوده، ازجمله قضایای بااهمیت در مناقشات بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در دوران معاصر تلقی می‌شود. نویسنده با بررسی فرایند حقوقی این پرونده در شهر تولوز، غیرمستقیم به فساد موجود در قوه قضائیه تاخته و جهل و خرافات مردم را ازجمله علل به انحراف کشیده‌شدن دستگاه عدالت قلمداد می‌کند و نهایتا فصل دوم کتاب را با زیر سؤال بردن توحش مسیحیان در طول تاریخ به پایان می‌برد.

تاریخچه‌ای از بردباری و مدارا و تعصب و افراط‌گری

از فصل سوم تا نهم ولتر تلاش دارد تا تصویر و خلاصه‌ای از تاریخ تعصب و سبعیت ترسیم کند و رویدادهای برجسته‌ای که در آن میل به تعصب، افراط و خشونت دنیا را تحت تأثیر قرار داده، گوشزد کند. او از قتل‌عام‌هایی که به نام دین و آیین رخ داده و در برابر آن از سودمندی‌ها و فوایدی که بردباری و تحمل در طول تاریخ داشته، سخن می‌گوید. نویسنده از این منظر به بررسی تاریخ اروپا، آسیا و دنیای جدید که همان آمریکاست، می‌پردازد و تا تاریخ روم باستان و یونان قدیم پیش می‌رود. او به این نکته اشاره می‌کند که آنان که اینک منش و دیدگاه روشنفکر و اندیشمندانه‌ای دارند، متوجه سوءاستفاده‌های کلیسا در طول تاریخ شده‌اند. اندیشه پیشرو در این فصول را می‌توان به آنچه در فصل ششم کتاب آمده، ارتباط داد: حقوق انسانی به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند بر مبنایی غیر از حقوق طبیعی قرار بگیرد و اصل اساسی و فراگیر جهانی این دو حقوق این است که «آنچه را که برای خود نمی‌پسندی، برای دیگران هم نپسند». حال با پیروی از این اصل چگونه می‌توان پذیرفت که شخصی به شخصی دیگر بگوید: «آنچه را که من اعتقاد دارم، تو نیز اعتقاد داشته باش و از اعتقاد خودت دست بردار، وگرنه هلاک خواهی شد».

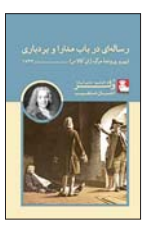

رساله‌ای درباب مدارا و بردباری

(پیرو پرونده مرگِ ژان کالاس)

ولتر (فرانسوا-ماری آروئه)

ترجمه: احسان دستغیب

ناشر: مهراندیش

بین فصل‌های ۱۰ تا ۱۴، ولتر روی تفاسیر انجیلی متمرکز می‌شود و از کتاب مقدس به‌عنوان منبعی برای موضوع مورد بحثش بهره می‌گیرد و از جنبه‌های مختلف به تحلیل آن می‌پردازد. او از متون انجیلی به این نتیجه می‌خواهد برسد که در این کتاب برعکس آنچه بسیاری از پیروانش قلمداد و تفسیر می‌کنند، تشویق به تعصب و عدم مدارا نشده و معتقد است که پیام مسیح را منحرف کرده‌اند و از اینجا حمله جانانه‌ای را متوجه مدعیان دین کرده و در فصل‌های ۱۵ تا ۱۹ بر خرافات و انحرافات و تحریف تاریخ به‌شدت می‌تازد.

به سوی بردباری جهان‌شمول

نهایتا در فصل‌های ۲۰ تا ۲۴ نویسنده پیشنهاد بسط اندیشه و گسترش تفکر در سطحی جهانی را ارائه می‌دهد. او با ذکر چندین مصداق و مثال، به پوچی، بطلان و بیهودگی سبعیت، تعصب و عدم بردباری پرداخته و از سردمداران مدعی دینداری و طبقه روحانیت انتقاد کرده و بزرگان کلیسا را متهم به قدرت‌طلبی، مال‌اندوزی وثروت‌طلبی می‌کند. ولتر همچنین به انتقاد از مناسک بی‌شمار مذهبی می‌پردازد و آنها را سرچشمه مناقشه‌ها بین مردم می‌داند و ورای این تقبیح، با توصیه اکید و واجب بر ایجاد مدارا و بردباری بین ملت‌ها و به‌رسمیت‌شناختن آزادی‌های فردی و دینی، نشان می‌دهد که این مناسک بی‌شمار تا چه اندازه می‌توانند تفرقه‌انگیز بوده و باعث شوند که انسان در پوسته دین مانده و پیام اصلی و بنیادین مذهب را دریافت نکند. او دعوت به آزادی در انجام مناسک می‌کند و محور تفکر خود را بر اساس خداباوری قرار می‌دهد و عبور از پوسته‌ها را لازم و هرگونه شکل و شمایلی از خشونت، چه در عرصه مذهب و چه در عرصه اجتماعی را تقبیح می‌کند. بالاخره نویسنده معتقد است که مسئولیت‌ها ابتدا نزد خود انسان است و عنوان می‌کند: خداوند به مردم قابلیت‌های بسیاری داده است؛ اما آنها از این قابلیت‌ها به بدی استفاده می‌کنند. از نظر او این بر عهده خود مردم است که روابط بین خود را اصلاح و بهینه کنند و با کمک عقل و خرد، مهرورزی و بردباری، در عرصه جامعه و مذهب به صلح برسند. این کتاب قسمتی از نهضت و پرده‌ای از مبارزه‌ای است که در قرن هجدهم، فیلسوفان برای اشاعه بردباری و سعه صدر به پیش برده‌اند. این مبارزه با هدف ارتقای سطح اندیشه انسان در برابر ظلمت و جهل و بسط تفکری که مدارا و سعه صدر را بر حذف و خشونت ارجح می‌داند، شکل گرفته تا نیز از خلال آن، آرزوی نویسنده برای جبران عقب‌افتادگی در زمینه روشنفکری و اخلاق و بالطبع رشد سطح اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشورش حاصل شود.

مرور

پیوند دیرینه فلسفه و تئاتر

● فلسفه و تئاتر پیوندی دیرینه دارند و از یکدیگر جداناپذیرند. تئاتر در یونان باستان شکل گرفت، جایی که فلاسفه بزرگی در آن می‌زیستند. دیالوگ‌های سقراط بیش از فلسفه به تئاتر پهلو می‌زنند و رساله‌های افلاطون نیز فرمی تئاتری دارند. ارسطو به‌عنوان یک فیلسوف، اولین اظهارات و قواعد تئاتری را با بینش فلسفی خود مطرح می‌کند. اظهاراتی که برخی از آنها تا امروز نیز مورد استفاده قرار گرفته است. همچنین با مرور تاریخ تئاتر با نمایش‌نامه‌های بسیاری مواجه می‌شویم که بر اساس نگرشی فلسفی نوشته شده‌اند. تام استرن در کتاب «فلسفه و تئاتر: یک دیباچه» که به‌تازگی با ترجمه علی منصوری و به همت انتشارات بیدگل روانه بازار نشر شده، مجموعه‌ای از موضوعات و پرسش‌های فلسفی را ارائه می‌کند که درباره تئاتر مطرح شده و به دنبال آن است که از مجموعه این مباحث مقدمه‌ای جامع به دست دهد. به‌زعم نویسنده، فلسفه و تئاتر همزاد یکدیگرند و در زمان و مکانی واحد سر برآوردند؛ یونان باستان، در قرن ششم پیش از میلاد. هر دو واژه‌های یونانی هستند؛ «فلسفه»، «عشق به حکمت» است و «تئاتر»، «محل تماشا». نخستین فیلسوف تالس بود که حدود ۵۴۶ پیش از میلاد بدرود حیات گفت. اندکی بیش از یک دهه بعد از آن، تسپیس، نخستین نمایش‌نامه‌نویس، اولین جایزه‌اش را به دست آورد و بنا بر روایت‌هایی در همین حین بازیگری را نیز به شیوه‌ای که امروز می‌شناسیم، ابداع کرد. بر اساس ادعای یکی از منابع تاریخی که نویسنده طرح می‌کند، سقراط تا زمانی که در قید حیات بود با اوریپید در نوشتن تراژدی‌هایش همکاری می‌کرده، او همچنین یک تراژدی‌نویس جوان به نام افلاطون را متقاعد کرده بود که دست از نمایش‌نامه‌نویسی بردارد و فیلسوف شود. نخستین بار آریستوفان، کمدی‌نویس مشهور یونان باستان بود که در زمان حیات سقراط، نام او را روی کاغذ ثبت کرد. در نمایش‌نامه ابرها سقراط به عنوان حکیمی بنیادگرا که جوانان آتنی را به رد سنت‌ها دعوت می‌کند، با انجام اعمالی استهزاآمیز همچون اندازه‌گرفتن پاهای یک کک یا دزدیدن لباس‌های شاگردانش به ریشخند گرفته می‌شود. پس از اعدام سقراط، افلاطون خطابه‌ای با عنوان آپولوژی نوشت و در آن بر شایعات و تعصبات غلطی انگشت گذاشت که به محکومیت ناعادلانه علیه سقراط انجامیدند. به باور بسیاری اظهارات عنوان‌شده در آپولوژی مستقیما به تصویر ارائه‌شده از سقراط در ابرهای آریستوفان اشاره دارند.

در کتاب از این موضوع بحث شده که فیلسوفانی که مخالف تئاتر بودند نیز از ساختارهای تئاتر و نمایش‌نامه بهره بردند. مثلا افلاطون از دیالوگ در متون فلسفی خود استفاده‌های زیادی می‌کند. در بخشی دیگر نویسنده به اندیشه‌های فیلسوفان درباره تئاتر می‌پردازد. برای مثال دیدگاه‌های ارسطو درباره تئاتر و تراژدی را تحلیل می‌کند. در بخش دیگری به اخلاقیات می‌رسد و این تناقض را مطرح می‌کند که برخی از فیلسوفان تئاتر را مدرسه اخلاق دانسته و برخی دیگر به‌شدت این اخلاقی‌بودن را زیر سؤال می‌برند. استرن یک فصل کتاب خود را نیز به سیاست و تئاتر سیاسی اختصاص داده است. او ضمن تحلیل این ویژگی هستی‌شناسانه تئاتر که چون انسان‌ها را گردهم می‌آورد در ذات خود سیاسی است، به آثار هنرمندانی همچون برشت در زمره تئاتر سیاسی می‌پردازد.

کتاب پیش‌رو به‌جز فصل اول با عنوان «تئاتر چیست؟» به دو بخش تقسیم شده است. این دو بخش متناظر با دو نگرش هستند؛ «از جهان به صحنه» و «از صحنه به جهان». در بخش نخست به بحث بازنمایی واقعیت بر صحنه تئاتر پرداخته می‌شود و مسائل مشترک فلسفه و تئاتر مانند محاکات و تخیل، حقیقت و توهم و مفهوم تاریخ بررسی می‌شوند. بخش دوم به تأثیر تئاتر روی مخاطبان اختصاص دارد و مفاهیم اخلاق، احساسات و سیاست از منظر فلاسفه و نظریه‌پردازان تئاتری بررسی شده است. رویکرد نویسنده در قبال موضوعات این کتاب تحت تأثیر دو ملاحظه عمده قرار دارد؛ از یک‌سو، تلاش او بر این است که بر آن دست از پرسش‌هایی که ممکن است از جانب تماشاگران معمولی یا کسانی مطرح شود که تئاتر کار می‌کنند و آن دسته از رویکردهای فلسفی که می‌توانند در پاسخ به این پرسش‌ها یا دست‌کم در شفاف‌سازی آنها مفید باشند، گوشه‌چشمی داشته باشد و از سوی دیگر به فیلسوفانی پرداخته که در گذشته و حال درباره تئاتر نوشته‌اند؛ افلاطون، ارسطو، هیوم، هگل و نیچه از مشهورترین این فیلسوفان هستند. فیلسوفان متعددی هم بوده‌اند که به نوبه خود نمایش‌نامه‌نویسان طراز اولی به شمار می‌آمده‌اند؛ از جمله سنکا، ماکیاولی، ولتر، دیدرو، روسو، لسینگ، شیلر و سارتر. افراد بی‌شمار دیگری هم بوده‌اند که به طریقی به بحث‌های فلسفی درباره تئاتر کمک کرده‌اند. هدف هر بخش کتاب، یافتن تعادل میان این دو ملاحظه است؛ گام‌برداشتن در مسیر شفاف‌سازی یا پاسخ‌دادن به پرسش‌های معمول و درگیری جدی با نوشتارهای فلسفی موجود.

فلسفه و تئاتر

یک دیباچه

تام استرن

ترجمه: علی منصوری

ناشر: بیدگل